

وقتی ما راجع به آوازده حرف می‌زنیم، در مورد یک کار رئال صحبت می‌کنیم و به همین دلیل اولین المانی که باید معیار باورپذیری داشته باشد بحث تطابق پذیری سوژه‌هاست؛ اینکه کاراکترهای حاضر در روایت فیلم چقدر با سابقه شناختی مخاطب تطابق دارند. البته از این موضوع هم نگذریم که «آوازده» سبک زندگی گروهی متفاوت از مردم را روایت می‌کند که شناخت عمومی جامعه نسبت به آن کمتر است، چراکه به این قشرها دسترسی نداشته‌اند تا بتوانند سبک زندگی آن‌ها را با معیارهای ذهنی شان مطابقت دهند.

روانشناسی مخاطب به ما می‌گوید هر زمان که تصویر خیلی مثبت یا منفی از شخصیتی برای مخاطب ایرانی ساخته شود، از آن کاراکتر فرار کرده و تمایل جامعه ایرانی به دوست داشتن ضدقهرمان‌ها پدیده‌ای است که به تازگی اتفاق افتاده و نمونه آن را در «متری شیش و نیم» (یا ناصر خاکزاد)، در «شهرزاد» (با قباد) و حالا با نیما بحری در «آوازده» می‌بینیم. به نظر شما چرا این‌ری‌اکشن شکل گرفته است؟

من با تعبیر شما در فضای روایت‌گری رئالیستی موافق هستم و این پدیده رخ داده، البته شرایط اجتماعی معاصر هم موجب شکل‌گیری این موضوع شده است. اگر زندگی‌های شخصی آدم‌ها را بررسی کنید مشاهده می‌کنید که هر فردی در هر برهه‌ای از زندگی‌اش در شرایطی زیستی قرار گرفته که با این ضدقهرمان‌ها هم‌ذات‌پنداری کرده است. در واقع تصمیماتی را که آن ضدقهرمان‌ها در شرایط خاص گرفته بودند به شکل دیگری در فشار اجتماعی خود درک کرده‌اند. ممکن است هیچوقت هم فرصت توضیح رفتار یا تصمیم خود را پیدا نکرده باشند و شاید این فیلم‌ها پاسخی به توضیحات ناتمام و تکمیل نشده در ذهن مخاطب باشد. یعنی ضدقهرمان‌های سینمای امروز شاید همان توضیحات ناتمام رفتارهای اجتماعی انسان معاصر باشد. ممکن است تعبیر من اشتباه باشد اما از نظر من این پدیده به همین دلیل شکل گرفته است.

در شکل‌بازی کاراکتر آوازده خوب و بد، به نظر شما چقدر کیفیت متفاوت بازی امیر آقایی و سینا مهراد باعث جلوزدن محبوبیت نیما بحری شده است؟

خود مخاطب این قصه را می‌داند و من ترجیح می‌دهم که به مقایسه این بازیگرها وارد نشوم اما واقعا تاثیر گذار بوده و نمی‌شود تاثیرش را کتمان کرد.

این تمایل و انتخاب تعمدانه می‌تواند دو نگاه را شامل شود؛ اول اینکه می‌تواند یک پاسخ خشونت‌آمیز از سمت مخاطب به اجتماع و تصمیم‌گیرندگان باشد که دست از شعار دادن بردارند یا می‌شود اینطور نگاه کرد که در جامعه ایرانی به دلیل شرایط تحمیل شده موجود، میزان انتقام‌گیری و جلوه ضدقهرمانی زیاد شده است.

مواردی که در رابطه با درام‌های اجتماعی گفتیم در سریال «آوازده» هم مصداق دارد که یک رویه سیاسی و تم‌جست‌و‌جوگر به خود گرفته است. برای مثال در جایی از سریال پدیده حراج تهران را واکاوی می‌کند، ضمن اینکه به عمق مطلب می‌پردازد و واقعا اصل پشت پرده را مطرح می‌کند. یک وقتی هم قصه قتل سیاسی که اتفاق افتاد را بازگو می‌کند و در همان بازگویی و بازسازی باقی می‌ماند، یعنی اتفاقاتی که افتاده را واکاوی نمی‌کند.

در پردازش موضوعات سیاسی - امنیتی خیلی ضعیف عمل می‌کند و پدیده‌های عملیاتی امنیتی و اطلاعاتی که اتفاق افتاده را رعایت نمی‌کند. برای مثال وقتی خانواده یک فرد اطلاعاتی یا امنیتی و یا شخصی که پرونده را بررسی می‌کند درگیر می‌شود، اغلب این فرد را برای ادامه آن پرونده انتخاب نمی‌کنند و این یک مساله بدیهی است و باز هم از این موارد در سریال وجود دارد. یعنی اگر حتی یک مشاور معمولی حوزه امنیتی به سریال کمک می‌کرد این نکات باید رعایت می‌شد.

حالا به سوال ابتدایی شما می‌رسیم. ما راجع به دنیای تصویر حرف می‌زنیم، واقعی یا فراواقعی بودن در اینجا اهمیت ندارد، باورپذیر و غیرباورپذیر است که اهمیت دارد. ما نمی‌توانیم این فیلم را در فضای رئال روایت کنیم و ناگهان یک قهرمان سسورئال را به آن وارد کنیم. مهم این است که مخاطب؛ آن انسان، قهرمان، سوژه و ابژه‌ای که روایت می‌کنیم را باور کند که این مساله هنر فیلمسازی و روایت‌گری ما را نشان می‌دهد. برای مثال در یک اثر، مخاطب سوپرمن را باور می‌کند اما در جایی دیگر می‌بینیم که یک کاراکتر سریال را با تمام المان‌های رئالیستی‌اش باور نمی‌کند.

ارائه تصویر سیاه و سفید در جامعه امروزی که مخاطب به این قطعیت رسیده که همه آدم‌ها خاکستری هستند، الگوی خوبی برای نوشتن فیلمنامه است؟

فضای سیاه و سفیدی که ما از آن حرف می‌زنیم اگر در یک روایت‌گری حرفه‌ای اتفاق بیفتد بد نیست؛ هر چند که باور به جهان خاکستری، کمی موضوع باورپذیری را سخت‌تر می‌کند اما همین فضای سیاه و سفید هم اگر در سینمای درستی روایت شود، مخاطب آن را باور می‌کند. در حال حاضر اگر نگاهی به سینمای تجاری و کلاسیک هالیوود بیندازیم، هنوز هم فضاهای سیاه و سفید مخاطب خوبی دارند و نیازی به ورود به دنیای خاکستری که شما می‌فرمایید نداشته‌اند.

اول از خانواده شروع کنیم، بنیان خانواده و خاصه جایگاه پدر و مادر برای حامد عنقا مساله مهمی است اما این همان چیزی است که شکل روایت آن از نظر من نقص دارد. رفتار پدر و مادر با حامد تهرانی و بالعکس جوری تقدس زده و بیرون از قاب است که عموم را شامل نمی‌شود. تحلیل شما و چالش‌های ذهنی شما درباره این شکل نگاه به خانواده و تصویرش چیست؟



در حال حاضر اگر نگاهی به سینمای تجاری و کلاسیک هالیوود بیندازیم، هنوز هم فضاهای سیاه و سفید مخاطب خوبی دارند و نیازی به ورود به دنیای خاکستری که شما می‌فرمایید نداشته‌اند



یا جریانات وال استریت، چه میزان کار پژوهشی و حرفه‌ای راجع به این موضوعات ساختند. ما از این دست بحران‌ها در کشور کم نداریم، به طور مثال در حال حاضر بورس و یا پدیده آوازده‌گی و رانت‌خواری را داریم اما متأسفانه همین موضوعات را هم اگر بخواهیم روایت کنیم می‌بینیم که باید در کنار آن برای جذب مخاطب داستان‌های موازی درام‌گونه به پیرنگ اصلی اضافه کنیم تا مخاطب آن را پس نزند. چرا که به هر حال ما می‌خواهیم سریال‌سازی کنیم و بقای سریال‌سازی هم در گروی پیگیری مخاطب است. البته در سریال‌سازی مجبور به روایت‌های موازی هستیم چرا که باید مخاطب را هم داشته باشیم. بخشی از این مشکلات هم ناشی از فقدان اشراف اطلاعاتی سازنده‌ها است.

دقیقا. گاف‌هایی که حتی بعضا با یک تحقیق ساده قابل کشف و نمایش است. هر چند که در بعضی چیزها با توجیه اینکه امنیت ممکن است به خطر بیفتد، سازنده مجبور به سانسور می‌شود و از عنصر «تخیل» استفاده می‌کند و همین در خروجی تبدیل به آفت کار می‌شود.

بله، آن‌ها گاهی اوقات به موضوعات روزی که ما در زندگی نوین داریم اشراف اطلاعاتی ندارند که بخواهند به آن پردازند و فیلم بسازند. همین